

م.سحر

یارب چه شود ... ؟



یارب به دَمی جهان پُر از داد کنی

وز باز دَمی هزار بیداد کنی !

یک روز به جُرمِ نمکی خون ریزی \*

یک روز به آشِ کَشکی آزاد کنی! \*\*

---

- \* - حکومتی که 28 سال است مقدرات ملت ایران را به نام خدا و دین در کف بی کفایت خود دارد در سال 1360 صدها جوان ایرانی را به جرم شرکت در تظاهرات و داشتن نمک در جیب ها تیرباران کرد ، درحالیکه بسیاری از آنها هنوز به سن بلوغ نرسیده بودند. گفتنی ست که خیلی از کسانی که مدتی ست «اصلاح نظام» خود را از قاتلان و دوستاقبانان می طلبند، آن روز ها در کمیته های انقلابی مشق تیراندازی می کردند. برخی از آنها هم لابد در «بخش هلال

احمر» به خدمات «اومانیستی ی اسلامی» مشغول بودند و پیرو فتوی «پیشوا» و جهت اجرای منویات «امام» برای پر کردن شیشه ها به دنبال شاهرگ زندانیان سیاسی می گشتند!

یارب آنروز ها کجا بودی؟

نکند در کمیته ها بودی!؟

- \*\* - دو تن از بانوان «فمینیست اصلاح طلب» که به جرم جمع آوری امضاء در دفاع از حقوق زنان دستگیر شده بودند پس از اجرای مراسم مقدس آش خوری و پذیرفته شدن نذری که خانواده و دوستان برای آزادی آنان نیت کرده بودند، مورد عنایت و رحمت «حکومت عدل الهی» قرار گرفتند و از زندان آزاد شدند!

شاعر ایرانی در تبعیدگاه سی ساله خود با دیدن تصاویر اشتهابرانگیز این مراسم رشته بُری و آش پزی و کشک سابی دچار نوستالژی و آرزومندی گشت و هوس رشته و نعنا داغ و هوای کشک آنچنان بر او غالب شد که لحظاتی چند اختیار عقل از کف داد و مثل دیوانگان حکایات عطار نیشابوری، در سایه تهوری بیرون از اراده، حضرت منان را به رباعی زیر مخاطب ساخت و در حق این بانوان حق طلب زندانی دعا کرد:

یارب برهان ز شرّ دین عالم را

وز مُحْتکرانِ خود بنی آدم را

این آشِ قشنگ نوش جان کن، اما

از بند درآر «جلوه» و «مریم» را!

خوشبختانه چند روزی پس از مراسم آش خوران و دوسه روزی بعد از سرودن این رباعی، پنجاه درصد از دعای خیر خود را که همانا رهیدن آن دوبانوی بندی بود مستجاب شده یافت. از این رو دلیری و آزاد اندیشی و صداقت در سخن را در پیشگاه حضرت حق، خالی از تأثیری و حکمتی نیافت. امید سمع و پذیرش در وی افزون گشت و بر آن شد تا این بار نیز از «حق آزادی بیان دیوانگان» بهره جوید و به هدایت آن «قمار باز مولوی» که «هیچش الا هوس قمار دیگر» در سر نبود، به مطالبه پنجاه درصد باقی اصرار ورزد.

پس در وجود خود به حفظ ذوقی کوشید که از لذت آن دیوانگی حاصل کرده و نیز از برآورده شدن نیمه دوم استدعای خود فراهم آورده بود.

و چنین بود که تداوم جنون را تکیه گاه فنون کرد و آرزوی اجابت پنجاه درصد باقی بر او مستولی شد و همچون شبانی که عتاب موسی را به هیچ می گرفت و خدای خود را فارغ از بیم قهری و غضبی

مخاطب گفتارهای خالصانه و بی ریای خود می کرد ، دست آنابت به امید اجابت بر آورد و حضرت  
مئان را به تهوری دیوانه وار تر از پیش مخاطب خویش قرار داد و رباعیات زیر را در مقام سؤال به  
درگاه او فرستاد:

یارب چه شود که مهربانتر گردی؟  
رحمن و رحیم و دادگستر گردی؟  
از سفرهء خون چکان دین برخیزی  
زی مسند کبریائیت برگردی؟!\*

یارب چه شود که آبرو دار شوی؟  
چون عهد ازل ایزد دادار شوی؟  
کالا نشوی چک و براتت نکنند  
ببزار ز جوراهل بازار شوی!\*

یارب چه شود که دل به دنیا ندهی؟  
ناموس جهان به دست ملاً ندهی؟  
تا دست کنند به هرزه درخون کسان  
او را دل سنگ و تیغ بُرا ندهی!\*

یارب چه شود خدائیت باز آید؟  
از کین برهد به مهر دمساز آید؟  
بازیچهء اهل دین نگرده نامت  
وآن بود که بوده بود از آغاز آید؟\*

یارب چه شود خدایی از سرگیری؟  
این ره بنهی و راه دیگر گیری؟

مُلايان را به پاسِ ابنایِ زمان  
دستارِ ستمگری ز سر برگیری؟

\*

یارب چه شود ز تنگِ قدرتِ برهی؟  
وز روزنِ تار و تنگِ قدرتِ برهی؟  
بی رنگیِ ایمانِ بشر می طلبد  
کز چنگِ ریا و رنگِ قدرتِ برهی!؟

\*

یارب چه شود خر از فراستِ \* برهد؟  
روحانیت از حرص ریاستِ برهد؟  
نفس از شیطان و عصمت از بندِ گناه  
نیک از بد و مذهب از سیاستِ برهد؟

\*

پاریس ، 8.1.2008

---

\* - فراست یعنی سواری کردن و دانش و آگاهی در شناخت اسب و اسب سواری ،

تیزی و تیزهوشی

.....  
سحرگاهان

<http://msahar.blogspot.com/>